

تأثیر رضایت پیشین مجنی علیه در سقوط قصاص و دیه

حسین آقایی نیا*
محمد مهدی عالمی طامه**

تاریخ تأیید: ۹۰/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲

چکیده

از مسائلی مطرح در حقوق کیفری و فقه جزایی، تأثیر یا عدم تأثیر رضایت پیشین مجنی علیه بر ایراد جنایت بر وی در سقوط قصاص و دیه است؛ هرچند فقهای امامیه و اکثر فقهای عامه، چنین اذن و رضایتی را حرام دانسته، از منظر احکام وضعی (قصاص و دیه)، در این باره سه نظر وجود دارد. در حالی که بسیاری از فقهای امامیه و عامه به سقوط قصاص و دیه قائل اند، برخی به ثبوت قصاص فتوا داده، عده‌ای نیز به ثبوت دیه قائل شده‌اند. با وجود اختلاف نظر در فتاوی، قانونگذار که باید یکی از آرای موجه را برگزیند، سکوت اختیار کرده و تنها ماده‌ای که مقررات مشابهی با بحث مذکور دارد، ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی است. به نظر می‌رسد مقررات این ماده فقط به عفو پس از جنایت مربوط بوده، درباره رضایت پیشین جرم، ساکت است.

این نوشتار می‌کوشد به تبیین، تحلیل و ارزیابی هر یک از ادله اقوال مذکور با رویکردی کاملاً استدلالی بپردازد و به جهت تأثیر مستقیم تعیین صاحب بدوی قصاص، آرای فقهی در این باره بررسی و در نهایت، راهکاری تقنینی برای برون‌رفت از خلأ قانونی ارائه گردد.

واژگان کلیدی: اذن، مجنی علیه، شبهه، قاعده درأ، آثار وضعی، سقوط قصاص، دیه.

* دانشیار دانشگاه تهران (h-aghaienia@yahoo.com).

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه امام صادق (ع) / نویسنده مسئول (m.alemi36@yahoo.com).

مقدمه

از مسائل مطرح در فقه جزایی اسلام و حقوق کیفری ایران، بررسی تأثیر رضایت پیشین مجنی‌علیه بر ایراد جنایت بر خود، در سقوط یا عدم سقوط قصاص و دیه است. در حقوق جزای عمومی، قاعده‌ای وجود دارد که به موجب آن، رضایت پیشین متضرر از جرم، تأثیری در زوال وصف مجرمانه و به تبع آن سقوط کیفر ندارد و تنها در مواردی محدود که عدوانی بودن عمل، یکی از عناصر جرم را تشکیل می‌دهد، رضایت، از علل موجهه جرم و از اسباب اباحه تلقی می‌شود. همچنین، از منظر مبانی کلام اسلامی، هیچ شخصی حق ایراد جنایت بر خود و یا درخواست آن را از دیگری ندارد و اضرار بر نفس و القا در هلاکت،* از محرّمات است؛ از این رو، قاطبه فقهای امامیه و عموم اهل سنت، اذن بر ایراد جنایت و ارتکاب آن را حرام می‌دانند.**

گفتنی است با توجه به حرمت اذن و جنایت مزبور، در بدو امر به نظر می‌رسد چنین جنایتی مستحق قصاص است؛ ولی بررسی‌های فقهی، حاکی از وجود سه رأی در مسئله است. در این میان قول اشهر، قول به سقوط قصاص و دیه است. سپس ثبوت قصاص از قائلان بیشتری برخوردار است؛ برخی نیز ثبوت دیه را پذیرفته‌اند.

هریک از اقوال پیش‌گفته مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است؛ قائلان سقوط قصاص باید ثابت کنند میان حرمت اذن و جنایت مذکور و حکم به قصاص، ملازمه‌ای وجود ندارد. همچنین، صاحب بدوی حق قصاص - چه در جنایات مادون نفس و چه در قتل - خود مجنی‌علیه است و نیز رضایت پیشین مجنی‌علیه از مصادیق اسقاط ما لم یجب نیست.

در مقابل، قول به ثبوت قصاص مبتنی بر شمول عمومات ادله قصاص بر مورد و نیز تعلق بدوی قصاص به ولی دم بوده، یا با این ادعا که اگرچه این حق در ابتدا متعلق به مجنی‌علیه است، رضایت وی از مصادیق اسقاط ما لم یجب و فاقد ارزش است.

* «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵).

** از آنجا که در این نوشتار فقط در مقام تبیین آثار وضعی اذن مجنی‌علیه هستیم، برای کسب اطلاع بیشتر درباره آرای فقها درباره حکم تکلیفی رضایت مجنی‌علیه بر ایراد جنایت (ر.ک: ساریخانی، ۱۳۸۸، ص ۳۷).

فرضیه ثبوت دیه نیز متوقف بر آن است که قصاص منتفی باشد و دلیلی بر ثبوت دیه وجود داشته باشد.

تعیین رأی صواب در این مسئله به بررسی آرای فقهی و ارزیابی آنها منوط است. گفتنی است با وجود اختلاف نظر در فتاوی، قانونگذار که باید با تعیین یکی از آرای مذکور به وضع خط مشی واحد دست یازد، سکوت اختیار کرده و تنها ماده‌ای که مقرراتی مشابه با بحث مذکور دارد، ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی* است که به نظر می‌رسد فقط در مورد عفو پس از جنایت است و درباره رضایت پیشین جرم، ساکت است. فقدان نص قانونی از یک سو و لزوم رجوع به فتاوی معتبر و ممنوعیت استتکاف از رسیدگی** از سوی دیگر، گویای ضرورت پژوهشی مستقل در این باره است. گفتنی است اگرچه این بحث در کتب فقهی در ذیل عنوان مستغنی مطرح نشده است و تنها مسئله مرتبط در این باره مسئله‌ای در کتاب القصاص و با عنوان «اقتلنی و آلا لقتلتک»*** است، دلایل مطروحه ایشان به دلیل اشتراک هر دو بحث در وجود اذن بر جنایت در مقام کاربرد دارد.

قلمرو این پژوهش به آثار وضعی (ثبوت یا سقوط قصاص و دیه) رضایت پیشین مجنی‌علیه مربوط است؛ از این رو، در این مقال درصدد بررسی احکام فقهی عفو پس از جنایت نبوده و موارد قتل از روی ترحم که بدون رضایت مجنی‌علیه صورت پذیرد، خارج از موضوع پژوهش حاضر است. اگرچه تاکنون پژوهش‌هایی درباره قتل از روی ترحم انجام شده که در مقام نیز

* ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «چنانچه مجنی‌علیه قبل از مرگ، جانی را از قصاص نفس عفو نماید، حق قصاص ساقط می‌شود و اولیای دم نمی‌توانند پس از مرگ او مطالبه قصاص نمایند».

** طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد؛ نیز ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی، مجازات استتکاف از رسیدگی را برای بار اول، شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار، انفصال دائم از شغل قضایی تعیین کرده است.

*** مسئله مذکور در جایی مطرح است که آمر همراه با امر به قتل خود، مخاطب را تهدید و اکراه می‌نماید که در صورت عدم ارتکاب قتل، وی را خواهد کشت.

کاربرد دارد، تاکنون هیچ‌یک از آنها به طور خاص، کاملاً استدلالی و با رویکرد مقایسه‌محور به بررسی خلأ قانونی موجود درباره تأثیر رضایت پیشین جرم بر سقوط کیفر قصاص و دیه نپرداخته، راهکاری پیشنهاد نکرده است.

در ادامه نخست آرا و انظار فقهی درباره مسئله و دلایل هریک از آنها به روش توصیفی - تحلیلی تبیین شده است. سپس از صاحب بدوی حق قصاص بحث کرده، در نهایت با مقایسه استدلال‌ها، رأی صحیح را برگزیده و پیشنهادهایی برای دستگاه‌های تفنینی و قضایی کشور ارائه شده است.

۱. آرا و دیدگاه‌های فقهی

از منظر فقهی سه قول در مسئله وجود دارد. در حالی که بسیاری از فقهای امامیه و عامه به سقوط قصاص و دیه قائل‌اند، برخی نیز قول به ثبوت قصاص را برگزیده، عده‌ای به ثبوت دیه قائل شده‌اند. در اینجا به تبیین، تحلیل و ارزیابی هریک از اقوال مزبور می‌پردازیم.

۱-۱. ثبوت دیه

قول به ثبوت دیه در فقه امامیه جایگاه چندانی ندارد. به نظر می‌رسد فقط در بحث اکراه بر قتل در صورتی که قتل به داعی دفاع نباشد، در صورتی که قائل به تحقق اکراه شویم و به جهت تراحم حرمت قتل غیر و حرمت ترک حفظ نفس، به تخییر قائل شویم، باید قول به سقوط قصاص را برگزید، در این فرض ممکن است قول به ثبوت دیه به استناد قاعده ظل باشد که از فرض مسئله خارج است (ر.ک: خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۶).

در میان عامه، ابن‌نجیم و قادری حنفی این قول را برگزیده‌اند. همچنین، کاسانی و سرخسی در ضمن پذیرش قول سقوط قصاص، به نقل اختلاف در سقوط یا ثبوت دیه پرداخته‌اند (ابن‌نجیم، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۴۷ / المصری الحنفی، ۱۴۱۸، ص ۱۱۴ / کاسانی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۸۰ / سرخسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۱۴).

شایان ذکر است به دلیل امتناع اجتماع قصاص و دیه نسبت به جنایت واحد، طرح

بحث از ثبوت دیه فقط در صورت عدم پذیرش قول به ثبوت قصاص خواهد بود. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه اصل در کیفر جنایات عمدی، قصاص است، یا اذن مجنی‌علیه از نظر وضعی فاسد بوده که در این صورت، قصاص ثابت است و یا آنکه اذن وی باعث سقوط قصاص شده است؛ بنابراین دیه ثابت نخواهد بود.

۲-۱. ثبوت قصاص

قول به ثبوت قصاص نیز چه در فقه امامیه و چه در فقه عامه، طرفدارانی دارد. از میان فقهای امامیه، فیض کاشانی، فاضل هندی، مرحوم خوئی، علامه مرعشی نجفی و برخی دیگر از معاصران، به ثبوت قصاص قائل‌اند (فیض کاشانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۱۸ / فاضل هندی، ۱۴۰۵، ص ۴۴۴ / خوئی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۶ / مرعشی نجفی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۳۰ / وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۵۱۰ / روحانی، ۱۴۱۴، ج ۲۶، ص ۳۳). همچنین آنچه از مجموع کلام محقق اردبیلی برمی‌آید، ترجیح قول به ثبوت قصاص است (اردبیلی، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۳۹۶).

در فقه زیدی، احمد مرتضی و در فقه مالکی، ابن‌قاسم نظر به ثبوت قصاص دارند (المرتضی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۴۰۷ / الرعینی، ۱۴۱۶، ج ۷، ص ۲۷۰).

۳-۱. سقوط قصاص و دیه

مشهورترین قول در میان فقها، سقوط قصاص و دیه است. در میان قدما، شیخ طوسی در مبسوط و خلاف، به سقوط قصاص و دیه قائل‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۴۳ / همو، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۶۹). علامه حلی در ارشاد و تلخیص، به صراحت این رأی را برگزیده است (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۹۶ / همو، ۱۴۲۱، ص ۳۳۶). از قواعد ایشان نیز تردید در ثبوت قصاص قابل استنباط است (همو، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۵۹۰).

از دیگر فقها، محقق حلی، شهید اول، شهید ثانی، فاضل صیمری، مرحوم نجفی و مرحوم سبزواری با عباراتی مشابه بر عدم ثبوت قصاص و دیه تأکید کرده‌اند (حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۸۵ / عاملی، ۱۴۱۴، ص ۷۸۶ / عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۵، ص ۸۸ / صیمری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۳۹ / نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۲، ص ۵۳ / سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۱۹۹).

از فقهای معاصر نیز مرحوم شیرازی، حضرت امام، مرحوم تبریزی، مرحوم فاضل، آیات عظام مکارم شیرازی و سیدصادق روحانی این قول را برگزیده‌اند (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹، ج ۸۹، ص ۷۸ / خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۱۴ / تبریزی، ۱۴۲۹، ص ۴۷ / فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۷۳ / مکارم شیرازی، ۱۴۲۲، ص ۲۹۸ / روحانی، [بی‌تا]، ص ۶۵). همچنین، از عامه، نووی، سمرقندی، شربینی، ابن‌حزم، انصاری و بهوتی این قول را برگزیده‌اند (نووی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۲۰ / سمرقندی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۰۲ / شربینی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۱ / ابن‌حزم، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۵۱۱ / انصاری، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۲۰ / بهوتی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۶۱۰).

نووی در روضه از بغوی و غزالی، قول به سقوط قصاص و دیه را نقل کرده است و ابن‌عابدین پس از پذیرش قول، به سقوط قصاص و نقل اختلاف در ثبوت و یا سقوط دیه به دلیل دو روایت منقول از ابی‌حنیفه، روایت اصح را روایت سقوط دیه می‌داند (ابن‌عابدین، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۱۷).

سرخسی نیز هر دو روایت را از ابی‌حنیفه نقل کرده، مفاد روایت ابی‌یوسف را سقوط قصاص و دیه می‌داند (سرخسی، [بی‌تا]، ج ۲۴، ص ۹۱). شافعیه قول اظهر را سقوط قصاص و دیه می‌دانند (جزیری، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۹۶).

۲. دلایل اقوال

پس از تبیین هریک از اقوال پیش‌گفته، لازم است دلایل هریک از آرا و وجوه، با رویکردی مقایسه‌ای مورد مذاقه قرار گیرد تا بتوان در این باره به رأی صواب دست یافت. در اینجا نخست دلایل ثبوت دیه را بررسی کرده، سپس استدلال‌های قائلان ثبوت قصاص و سقوط قصاص و دیه ذکر می‌گردد.

۲-۱. دلایل ثبوت دیه

قول به ثبوت دیه در فقه امامیه در برخی از کتب فقهی و فقط به عنوان یک احتمال و مبتنی بر سقوط قصاص و تعلق بدوی دیه به اولیای دم ذکر شده است، حال آنکه نفوذ وصایای مجنی‌علیه در دیه جنایت وارد بر وی و ادای دیون وی از آن

شواهدی است که تعلق بدوی دیه به مجنی‌علیه را تأیید می‌کند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۳۱۱-۳۱۲).

۲-۲. دلایل ثبوت قصاص

در یک جمع‌بندی، مجموع استدلال‌های موافقان قصاص بدین قرار است:

۱. اذن مجنی‌علیه به قتل خود از منظر تکلیفی حرام می‌باشد. میان حرمت تکلیفی امری و فساد آن (عدم ترتب آثار آن از نظر وضعی) ملازمه وجود دارد؛ در نتیجه این اذن تأثیری نداشته و قتل صورت گرفته، قتل عمدی عدوانی محسوب شده، پس حق قصاص ثابت است.

۲. انسان که مالک نفس خود نیست تا اذن در اتلاف او دارای اثر شرعی و مسقط ضمان باشد (همان‌گونه که انسان مالک حقیقی اموال خود نیست و به همین دلیل، حق اتلاف آنها را ندارد)؛ پس عمومات ادله قصاص، مسئله مورد بحث را شامل می‌شوند (خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۶).

۳. حق قصاص نفس بالذات، به ولی یا اولیای دم متعلق می‌باشد و مجنی‌علیه حقی ندارد تا اذن وی مسقط قصاص باشد.*

۴. سقوط حق قصاص به اذن مجنی‌علیه در قتل خود «اسقاط ما لم یجب» است و اسقاط چیزی که هنوز محقق نشده، ممکن نیست و اثری ندارد؛ پس این اذن نیز بدون تأثیر است.** همانند این استدلال از برخی معاصران نقل شده است، با این تفاوت که

* توضیح آنکه یکی از موارد مؤثر در حکم به ثبوت یا سقوط قصاص، تعلق بالذات آن به مجنی‌علیه یا ولی دم است؛ اگرچه در تعلق بالذات قصاص عضو و طرف به مجنی‌علیه اختلافی وجود ندارد، تعلق بدوی آن در قصاص نفس مورد اختلاف است. دلایلی در پذیرش هریک از دو دیدگاه ارائه شده است که جهت جلوگیری از تشتت بحث، پس از تبیین دلایل ثبوت و سقوط قصاص، به تفصیل به آن می‌پردازیم.

** استدلال مذکور از شیخ طوسی است. گفتنی است اگرچه بحث ایشان درباره عفو و ابرای دیه پس از ورود جنایت بر اصابع و پیش از مرگ است که تنها دیه اصابع را ساقط می‌دانند و دیه نفس را به دلیل ابرای ما لم یجب صحیح نمی‌دانند، مفاد بحث ایشان در مورد بحث ما نیز جاری است؛ زیرا تا ازهاق نفس و مرگ حاصل نشود، اصلاً حق قصاصی محقق نمی‌شود که قابل اسقاط باشد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۱۱).

حق قصاص فقط از سوی صاحب حق و پس از فعلیت‌یافتن آن قابل اسقاط است (تبریزی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۴۵۲ / به نقل از: ساریخانی، ۱۳۸۸، ص ۳۸).

۵. از منظر قانونی برخی معتقدند مفاد مواد ۲۰۵، ۲۰۷ و ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی، چنین استنباطی را تقویت می‌نمایند (ر.ک: میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۹۵)؛ زیرا حسب مواد مذکور، قتل عمد یا کشتن به عمد موجب قصاص خواهد بود که به طور کامل پس از مرگ مجنی‌علیه تحقق می‌یابد.

۲-۳. دلایل سقوط قصاص و دیه

مجموع استدلال‌های قائلان به سقوط قصاص و دیه بدین شرح است:

۱. مجنی‌علیه حق خود را با اذن به قتل، ساقط کرده است؛ پس وارث مقتول که در این حق نیز فرع بر مقتول است، به دلیل اسقاط حق توسط مورث، تسلطی برای قصاص ندارد و از آنجا که اصل اولی در کیفر جنایات عمدی، قصاص است، دلیلی بر اثبات دیه در مقام وجود ندارد.
۲. میان حرمت اذن مجنی‌علیه و عدم رفع ضمان به سبب اهدای نفس خویش، ملازمه‌ای وجود ندارد؛ به عنوان مثال، اگر مریضی پزشک خود را در عملیات جراحی از ضمان بری نماید، در اینجا این براءت مطابق «قاعده سلطنت و اذن در شیء به گونه‌ای که ضمان را به دنبال نیاورده» می‌باشد؛ از این رو، اگرچه این اذن حرام است، موجب سقوط قصاص خواهد بود* (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۱۱۰ / همان، ج ۲۸، ص ۱۹۹).
۳. اسقاط مالم یجب در جایی که عرفاً امری در معرض ثبوت است، محقق

* البته این نقد بر تعلیل مرحوم سبزواری وارد است که در فرض مریض نه تنها این براءت حرام نیست، بلکه به صراحت مورد تأیید روایت سکونی از امام صادق^ع است که فرمودند: امیر مؤمنان^ع فرمود: «مَنْ تَطَبَّبَ أَوْ تَبَيَّرَ فَلْيَأْخُذْ الْبِرَاءَةَ مِنْ وَآلِهِ وَالْأَفْهَى لَهُ ضَامِنٌ؛ هرکس طبابت یا دامپزشکی می‌کند، اگر براءت از ولی مریض نگیرد، ضامن است (حرّ عاملی، ۱۳۴۷، ج ۱۹، ص ۱۹۵)؛ البته در تأیید نظر مرحوم سبزواری می‌توان گفت میان حرمت اذن صادره از مجنی‌علیه و لغویت آن در تأثیر بر سقوط قصاص چه ملازمه‌ای وجود دارد. حرمت، حکمی تکلیفی است و ضمان، حکمی وضعی و چنین نیست که میان این دو تلازم وجود داشته باشد.

نمی‌شود. وجود حق قصاص نیز موضوعی فلسفی نیست تا در آن دقت‌های فلسفی راه یابد؛ همین اندازه که اسباب ایجاد آن محقق شده باشد، عرفاً قابل اسقاط خواهد بود. (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۲۰۰).

شاهدی که در تأیید این نظر می‌توان ارائه کرد، جواز برائت طیب پیش از اعمال جراحی بر روی مریض است، مگر آنکه گفته شود تنها در مسائل پزشکی ادله خاصی بر صحت اسقاطِ ضمان پیش از انجام عمل جراحی تأکید دارد که قابل الغای خصوصیت و تسری به موارد دیگر نیست. به هر حال، اینکه این ادله خاص باشد، باید ثابت شود و به صرف ادعا نمی‌توان در آن توقف کرد (همان).

همچنین، می‌توان گفت مجنی علیه با اذن خود از ابتدا حق قصاص یا دیه را دفع کرده است، نه اینکه حق قصاص یا دیه را با اذن خود اسقاط (رفع) کرده باشد تا مشکل اسقاط ما لم یجب پیش آید (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۱۰۹-۱۱۰).

۴. از منظر حقوقی، استدلال بر مواد یادشده در ثبوت قصاص مخدوش است. در این باره می‌توان گفت:

الف) در ماده ۲۰۵ ق.م.ا. قانونگذار در مقام بیان اصل سبب قصاص بوده است و یا حتی فراتر از آن می‌توان ادعا نمود که در مقام بیان این امر بوده است که عمدی بودن قتل است که موجب قصاص می‌شود؛ به عبارت دیگر، تأکید بر عنصر روانی داشته است. این مطلب با توجه به ماده ۲۰۴ کاملاً روشن است؛ چون قانونگذار ابتدا در ماده ۲۰۴ انواع قتل را بیان کرده، سپس تنها در مقام تخصیص حق قصاص برای قتل عمدی (نوع خاصی از قتل) است.

ب) در ماده ۲۰۷ ق.م.ا. نیز تأکید و تمرکز قانونگذار بر بیان تثبیت حق قصاص در صورت «مسلمان» بودن مقتول است و دیگر در مقام بیان موجب قصاص و تعلق ابتدایی آن به ولی دم نبوده است.

ج) در ماده ۳۰۹ ق.م.ا. کانون بیان قانونگذار، ثبوت حق قصاص مرد مسلمان در مقابل قتل عمدی زن مسلمان - البته پس از ادای نصف دیه به مرد - است و بیش از این دلالتی ندارد.

در این قسمت، بحث تفصیلی را با کلام صاحب جوهر آغاز می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند:

اگر انسان بالغ عاقلی* به دیگری بگوید «مرا بکش والا قطعاً تو را خواهم کشت»، در نزد فقها کشتن آمر (به صرف تهدید به شرطی که دفاع مشروع نباشد) بدون هیچ اختلاف و اشکالی جایز نیست.* دلیلی این امر آن است که اذن و رضایت مجنی‌علیه برای کشته شدن، حرمت حاصل از نهی خداوند سبحان یعنی مالک حقیقی انسان‌ها را مرتفع نمی‌سازد؛*** ولی اگر جانی معصیت کرد و اقدام به قتل اذن‌دهنده نمود؛ بنا بر محکمی از شیخ طوسی* در المبسوط و بیان فاضل* در التلخیص و ارشاد، حق قصاص ثابت نیست.*** در مسالک‌الافهام نیز آمده است که قول اشهر،*** عدم قصاص است؛ چراکه مجنی‌علیه حق خود را با اذن به قتل خود ساقط کرده است. پس وارث مقتول که در این حق نیز فرع بر مقتول است، به دلیل اسقاط حق توسط مورث، تسلطی برای قصاص ندارد. بله! ممکن است در اصل سقوط قصاص چنین مناقشه شود که اذن مجنی‌علیه حرام بوده است؛ پس خدشه‌ای بر «عدوانی بودن عمل»*** که از شروط قتل عمد مستوجب قصاص بود، وارد نیست [پس قصاص ثابت است]؛ لذا مثل آن است که کسی دیگری را امر به قتل غیرخود نماید و بگوید: زید را بکش، وگرنه تو را خواهم کشت یا مثل جایی است که کسی دیگری را به کشتن فرد ثالثی اکراه نماید؛ بنابراین در مورد اذن مجنی‌علیه در قتل خود نیز عموم ادله قصاص، مورد بحث را دربرمی‌گیرد، مگر آنکه در (اصل) شمول عموم ادله ثبوت قصاص و حتی ثبوت دیه (در مورد بحث)، تردید و اصل برائت [برائت عهده جانی از قصاص] جاری شود (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۲، ص ۵۳).

در توضیح استدلال ایشان باید گفت اگر شمول عمومات ادله قصاص در مورد بحث - که شک در سقوط قصاص به اذن مجنی‌علیه است - ثابت گردد، از آنجا که این

* در فقه به فرد بالغ عاقل، انسان کامل اطلاق شده، از بلوغ و عقل به کمال تعبیر می‌شود.
 ** ادعای بلاخلاف متفاوت از قول به اجماع است؛ مدعی عدم خلاف، ادعا می‌کند او در این فرض فقهی تاکنون نظر مخالفی نیافته است، نه اینکه مدعی باشد همه فقها همان نظر را برگزیده‌اند.
 *** عبارت «لم یجب» به معنای عدم ثبوت است.
 **** لازم به ذکر است قول اشهر در فقه در مقابل قول دیگر است؛ یعنی در میان دو قول، یکی مشهورتر است، نه اینکه دلالت بر آن داشته باشد که از شهرت بالاتر از قول مشهور اصطلاحی هم برخوردار باشد.
 ***** توضیح آنکه یکی از اجزای تعریف قتل عمد موجب قصاص، عدوانی بودن آن است.
 ***** در کتاب لمعة‌الدمشقیة در تبیین موجبات قصاص نفس آمده است: «و هو إزهاق النفس المعصومة المكافئة عمداً و عدواناً» (عاملی، ۱۴۱۰، ص ۲۶۷).

شک، شک در تخصیص عمومات قصاص است و اصل عدم تخصیص است، تا زمانی که یقین به تخصیص نباشد، باید قائل به ثبوت قصاص بود؛ به عبارت دیگر، مقتضای قصاص موجود است و وجود مانع نیز صرفاً محتمل است، نه متیقن؛ ولی اگر گفتیم اصلاً ما در انعقاد عموم در ادله قصاص در مقام شک داریم، در این صورت اصل وجود مقتضی قصاص برای ما مشکوک است. در این صورت روشن است که مورد بحث، مجرای اصل برائت است. همچنین، در فرض اخیر ممکن است بگوییم مورد از موارد «شبهه در دماء» است که موجب سقوط قصاص جانی خواهد بود (همان‌گونه که حدود نیز به تحقق شبهه ساقط می‌شوند).*

مرحوم شیرازی اذن مجنی‌علیه را ملازم با اسقاط قصاص دانسته و فرموده‌اند: «ظاهر آن است که قول شیخ طوسی و پیروان ایشان صحیح است، به دلیل تعلیلی که در شرایع آمده است که «مجنی‌علیه» فرد ممیزی بوده که حق خود را قبل از قتل با اذن ساقط کرده است، پس وارث تسلطی بر جانی نخواهد داشت».**

پس از بررسی ادله قائلان به ثبوت قصاص و نقدهای جدی آن همچنین توجه به ادله موافقان می‌توان ادعا کرد اذن مجنی‌علیه مسقط قصاص خواهد بود. تنها اشکالی که ممکن است مطرح شود اینکه برخی از قائلان به ثبوت قصاص، حق قصاص نفس را متعلق به ولی یا اولیای دم دانسته، در نتیجه اذن مجنی‌علیه را بی‌تأثیر بدانند. از آنجا که پذیرش تعلق ابتدایی حق قصاص نفس به هریک از مجنی‌علیه یا ولی دم در انتخاب قول به سقوط یا ثبوت قصاص تأثیرگذار است، در ذیل به تبیین هر دو قول و ادله قائلان آن می‌پردازیم.

* عبارت مذکور، به قاعده اصطیادی «تدرأ الحدود بالشبهات» اشاره دارد که طبق نظر برخی حقوقدانان آشنا با مسائل فقهی، در اعم از حد اصطلاحی جاری است یا دست‌کم، مفاد آن در قصاص به جهت اهمیت دماء به طریق اولی جاری می‌شود (ر.ک: محقق داماد، ۱۳۸۳، ص ۸۱).

** البته ایشان تصریح می‌کنند: «محل نزاع در جایی است که با صدور اذن از مجنی‌علیه در قتل خود، جانی اعتقاد به حلیت قتل او نداشته باشد؛ زیرا در صورتی که جانی در زمان قتل به حلیت عمل خود معتقد باشد، اگرچه قتل وی حرام بوده، اما با توجه به آنکه علم به حرمت قتل برای ثبوت قصاص ضروری است، قصاص ساقط می‌شود» (شیرازی، [بی‌تا]، ج ۸۹، ص ۷۸).

۳. صاحب بدوی قصاص

به طور کلی در اینکه صاحب ابتدایی حق قصاص عضو، خود مجنی‌علیه است، هیچ اختلافی دیده نمی‌شود؛ ولی در اینکه صاحب ابتدایی قصاص نفس، مجنی‌علیه است یا ولی دم و وارث او اختلاف نظر وجود دارد. در ذیل دلایل هریک از دو قول را تبیین و تحلیل می‌نماییم.

۳-۱. دلایل تعلق ابتدایی قصاص نفس به ولی دم

مرحوم خوئی از فقهای اند که حق بدوی قصاص را متعلق به ولی دم می‌دانند. ایشان در مبانی تکملة المنهاج فرموده‌اند: «حق قصاص (نفس) حقی است که برای ولی دم ثابت است» (خوئی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۳۳).

با توجه به کلام مذکور می‌توان اذن مجنی‌علیه را نوعی اسقاط حق غیر دانست و از این جهت آن را فاقد ارزش تلقی نمود. به طور کلی دلایلی برای اثبات تعلق بدوی حق قصاص به ولی دم ارائه شده است که در ذیل ذکر می‌گردد:

الف) تمسک به مفاد آیه شریفه «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» (اسراء: ۳۳) با این استدلال که بر طبق آیه مذکور، خداوند برای ولی دم (نه مجنی‌علیه) سلطنت قائل شده است.

ب) ممکن است برخی به جهت حدیث نبوی منقول از منابع اهل سنت، قائل به تعلق بدوی قصاص به ولی دم شوند. متن حدیث بدین شرح است: «مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بخیرالنظرین إِمَّا أَنْ يُؤَدَّى وَ إِمَّا أَنْ يُقَادَ؛ هرکس کشته‌ای داشته باشد، پس او (ولی دم) مخیر است در یکی از این دو امر: یا دیه بپذیرد و یا قصاص نماید»* (بیهقی، [بی تا]، ج ۸، ص ۵۲ / به نقل از: میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۹۵).

* به نظر می‌رسد استدلال به آیه و حدیث مذکور، قابل مناقشه است. در مورد آیه شاید بتوان گفت آیه مذکور فقط در مقام جعل سلطنت برای اولیای دم به جهت قصاص قاتل پس از مرگ مجنی‌علیه است؛ به عبارت دیگر، ممکن است آیه شریفه گویای این نکته باشد که پس از کشته شدن مجنی‌علیه، فقط ولی دم حق قصاص دارد (و در خصوص پیش از تحقق مرگ، به طور کلی ساکت باشد). دقیقاً همین اشکال درباره استدلال به حدیث نیز جاری است؛ زیرا حدیث در مورد پس از قتل است.

ج) پیش از تحقق مرگ، مجنی‌علیه حق اخذ قصاص یا دیه را از جانی ندارد و پس از مرگش نیز اصلاً قصاص و دیه قابل تملیک به او نیست (چون دیگر وجودی ندارد تا مالک حقی باشد)؛ بنابراین برای رهایی از این محذور باید حق قصاص را حق ابتدایی ولی دم بدانیم.

د) چون عفو جانی از سوی وارث پیش از فوت مجنی‌علیه نیز جایز است، پس این حق ابتدائاً به ولی دم (وارث) تعلق گرفته است (زید بن عبدالکریم بن علی بن زید، ۱۴۱۰، ص ۱۸۴ / میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۹۱).

ه) حق قصاص برای تشفی خاطر است و تشفی نسبت به مقتول، بی‌معناست و این اولیای او هستند که باید تشفی خاطر بیابند؛ بنابراین حق قصاص ابتدائاً برای ولی دم جعل شده است (کاسانی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۴۲ / به نقل از: میرحسینی، ۱۳۸۴، ص ۹۱).*

۳-۲. دلایل تعلق ابتدایی قصاص به مجنی‌علیه

الف) ظهور عرفی ادله قصاص حاکی از آن است که این حق بالذات حق مقتول (مجنی‌علیه) است، نه وارث و تنها پس از مرگ او به وارث منتقل می‌شود. در تأیید این ظهور می‌توان گفت هم نص و هم اجماع فقها دلالت بر جواز ابراء طیب از سوی مریض دارد.*** درباره جنایت بر نفس نیز اگر شک در جریان این قاعده عمومی نمود و نتوان دلیل قطعی بر تخصیص این قاعده ارائه کرد، این مورد نیز بر مورد غالب حمل می‌شود (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹، ج ۸۹، ص ۷۸)؛ به عبارت دیگر، دیه بدل قصاص است و وقتی مریض مختار است پیش از طبابت طیب، حق اخذ دیه را (که به دلیل جنایت احتمالی ممکن است ایجاد شود) ساقط نماید، پس در قصاص نیز به همین صورت است و حق اسقاط آن از سوی مجنی‌علیه وجود خواهد داشت (همان).

* لازم به ذکر است این‌گونه استدلال‌ها که حداکثر در فقه امامیه به عنوان جزء‌العله برای حکم قلمداد می‌شوند، هیچ‌گاه نمی‌توانند علت تامه‌ای را که وجود حکم دائرمدار آن است، ثابت کنند.
** به نظر می‌رسد این نکته را نیز می‌توان به استدلال ایشان اضافه کرد که به طور قطعی ادله قصاص، در مادون نفس بر تعلق ابتدایی این حق به مجنی‌علیه دلالت دارد.

دلالت آیه و حدیث مذکور نیز بر ثبوت حق بدوی قصاص برای ولی دم قابل مناقشه است. در مورد آیه ممکن است مفاد آن فقط در مقام جعل سلطنت برای اولیای دم به جهت قصاص قاتل پس از مرگ مجنی‌علیه باشد.

ب) همین ایراد درباره استدلال به حدیث نیز جاری است؛ زیرا حدیث در مورد پس از قتل است.

ج) در اینجا - مانند برخی از صور بیع که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب قائل به «ملکیت آنما قبل از انتقال» شدند (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۴۹۰) - می‌توان قائل به ملکیت حق قصاص یا دیه لحظه‌ای پیش از مرگ مجنی‌علیه شد که بعد با مرگ او به ولی دم منتقل شود. در این صورت، چون اقتضای ملکیت مجنی‌علیه با ایراد جنایت حاصل شده است، وی حق اسقاط قصاص را هر چند به صورت ضمنی با اذن به قتل خود خواهد داشت؛ بنابراین با توجه به دلایل پیش گفته مبنی بر سقوط قصاص، جای تمسک به استحسانات عقلی غیرمنجّز نیست (همان).

د) دلیلی وجود ندارد که ثابت کند پیش از فوت مجنی‌علیه، ولی دم حق عفو داشته باشد. این برداشت، صرف ادعا و مصادره به مطلوب است.

ه) اگر بپذیریم علت (و نه حکمت) جعل حکم قصاص، تشفی خاطر است، چه دلیلی دارید که این حق پیش از مرگ مجنی‌علیه به خود او تعلق نگیرد. البته معلوم است پس از مرگ مجنی‌علیه، دیگر مجنی‌علیه انسان زنده‌ای نیست که تشفی خاطر نسبت به او معنا یابد.

و) رجوع به وارث فقط به جهت عدم امکان رجوع به مورث (به مجنی‌علیه) به دلیل وقوع موت صورت می‌گیرد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۷۳) [پس جایی که هنوز مجنی‌علیه نمرده است و خود اذن در قتل داده است، چه اشکالی در سقوط قصاص وجود دارد].*

ز) توجه به مواد ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی و ۳۶۶ لایحه مجازات اسلامی - که در

* البته ایشان ایرادی بر این دلیل دارند و آن اینکه صرف اذن در قتل ملازمه با اسقاط حق قصاص ندارد؛ چه بسا اذن در قتل به غرض ثبوت قصاص یا دیه بر قاتل صادر شود (مثلاً به دلیل عداوت موجود میان قاتل و مقتول).

آنها از جواز عفو جنایت از سوی مجنی‌علیه و سقوط قصاص (پس از ایراد جنایت و پیش از مرگ) سخن به میان آمده است - گویای آن است که از منظر قانونی، حق بدوی قصاص نفس به مجنی‌علیه (نه ولی دم) تعلق دارد.*

در ارزیابی اقوال پیش گفته باید گفت قول به سقوط قصاص مبتنی بر مبانی است که در مقام مخدوش می‌نماید؛ زیرا اثبات اطلاق ادله قصاص نیز تعلق بدوی آن به اولیای دم و وجود ملازمه میان حرمت رضایت پیشین مجنی‌علیه و ثبوت قصاص در فرض تعلق ابتدایی آن به مجنی‌علیه با تردید و تأمل روبه‌روست؛ از این رو، حتی در صورت تردید در اطلاق ادله مزبور به جهت مفاد قاعده درأ و احتیاط در دماء، به نظر می‌رسد باید قول به سقوط قصاص را برگزید و نیز در رابطه با دیه باید اذعان داشت دلایل متقنی در جهت ثبوت آن وجود ندارد و اصل برائت ذمه جانی نیز اقتضای عدم ثبوت دیه را دارد.

بر این اساس، مناسب است در پایان، دیدگاه اکثریت قضات در مجموعه نشست‌های قضایی و نظر کمیسیون، نقل و ارزیابی گردد. گفتنی است اکثریت قضات مزبور در پاسخ به پرسشی درباره کیفر قتل مسبوق به رضایت بیمار مشرف به موت، چنین اظهار نظر کرده‌اند: از آنجا که قوانین جزایی فقط برای حمایت از حقوق خصوصی افراد وضع نشده، بلکه حافظ نظم اجتماعی نیز هستند؛ بنابراین اکثریت معتقدند رضایت صدمه‌دیده، سلب مسئولیت از مرتکب قتل نمی‌کند و فردی که به خاطر احساسات نوع‌دوستی و رحم و شفقت، بیمار مشرف به موت را می‌کشد، مرتکب عمل مجرمانه شده و دارای مسئولیت است. افزون بر این، همان‌گونه که شریعت اسلامی، قتل را حرام کرده، خودکشی را نیز حرام کرده است. گفتنی است کمیسیون قضایی (۲) جزایی نیز با قصاص موافق بوده و در این باره اعلام می‌دارد: قانونگذار، علل توجیه‌کننده جرم (مانند عمل جراحی و طبی مشروع موضوع بند ۲ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی) را مشخص نموده و مورد سؤال از موارد توجیه‌کننده جرم نیست؛ بنابراین در فرض سؤال، اقدام شخص، قتل عمد محسوب شده و طبق مقررات

* ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی: «چنانچه مجنی‌علیه قبل از مرگ، جانی را از قصاص نفس عفو نماید، حق قصاص ساقط می‌شود و اولیای دم نمی‌توانند پس از مرگ او مطالبه قصاص نمایند».

مربوطه، قابل مجازات است. همچنین، به نظر می‌رسد موضوع سؤال از شمول ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی خارج باشد؛ زیرا این ماده ناظر به مواردی است که جنایت به وقوع پیوسته، کسی مجروح شده و پیش از اینکه فوت نماید، شخصاً جانی را از قصاص نفس عفو نماید که در این صورت، حق قصاص ساقط می‌شود (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۱۸-۴۱۹).

در نقد نظر کمیسیون مزبور باید گفت تمسک به این استدلال حقوقی که مسئله مزبور از زمره علل توجیه‌کننده جرم نیست؛ بنابراین حکم آن قتل عمد و طبق مقررات مربوطه قابل مجازات است. در مسئله‌ای که حکم آن کاملاً بر رویکرد فقهی مبتنی است و از منظر قانونی با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باید به فتاوی معتبر فقهی ارجاع شود، با اشکال اساسی مواجه است. قابل توجه آنکه در نظر کمیسیون مذکور، هیچ استدلال فقهی دیده نمی‌شود، به ویژه آنکه در عمدی بودن قتل مزبور هیچ تردیدی وجود ندارد و مهم در مقام، آنکه با توجه به حرمت رضایت پیشین مجنی‌علیه، از منظر حکم وضعی قصاص و یا دیه مسئله چگونه خواهد بود و آیا ملازمه‌ای میان حرمت قتل و ثبوت قصاص و یا دیه وجود دارد؟

نتیجه

مجموع بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد در بحث از تأثیر رضایت پیشین مجنی‌علیه در کیفر قصاص و دیه، سه رأی وجود دارد، در حالی که بسیاری از فقهای امامیه و عامه، به سقوط هرگونه کیفر (اعم از قصاص یا دیه) قائل‌اند، برخی قول به ثبوت قصاص را برگزیده، عده محدودی نیز نظر بر ثبوت دیه دارند. گفتنی است با وجود اختلاف نظرهای فقهی در مسئله، قانونگذار جزایی کشور به سهو و یا تعمد و به جهت پرهیز از آثار سوء احتمالی، مقرراتی در این باره وضع نکرده است. ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی نیز درباره گذشت پس از جنایت است و رضایت پیشین جرم را دربر نمی‌گیرد.

در جمع‌بندی باید گفت با توجه به آنکه اصل در کیفر جنایات عمدی، قصاص است یا اذن مجنی‌علیه با تمسک به دلایلی چون ملازمه میان حرمت اذن و حکم به ثبوت قصاص یا اسقاط ما لم یجب بودن آن و یا تعلق بدوی قصاص به ولی یا اولیای دم

از نظر وضعی فاسد است که در این صورت قصاص ثابت است و یا آنکه کلیه شرایط لازم برای تأثیر آن فراهم است - که از جمله آن می‌توان به تعلق بدوی قصاص به مجنی‌علیه، عدم ملازمه میان حرمت و ثبوت قصاص، عدم اسقاط ما لم یجب، تردید در شمول اطلاقات ادله قصاص، جریان قاعده درأ و احتیاط در دماء اشاره کرد، در این فرض قول به سقوط هرگونه کیفر (اعم از قصاص و دیه) موجه خواهد بود.

با توجه به ظهور عرفی ادله قصاص در تعلق بدوی آن به مجنی‌علیه و فقدان دلیل متقن بر تعلق ابتدایی آن به مجنی‌علیه، حتی در صورت شک در شمول اطلاقات ادله قصاص به جهت احتیاط در دماء، قول سقوط قصاص و دیه، اقوی به نظر می‌رسد؛ از این رو، پیشنهاد می‌شود دستگاه تقنینی کشور در جهت پرهیز از صدور آرای قضایی مشتت، به وضع قانونی در این باره اقدام کند. تنها ایرادی که ممکن است در این مجال به ذهن خطور کند که در فرض مسئله، قانونی شدن سقوط قصاص و دیه، موجبات سوء استفاده بزهکاران را فراهم نموده و به نوعی تأیید ضمنی رفتار آنها قلمداد شود، باید گفت عمومیت ماده ۶۱۲ ق.م.ا.* این مشکل را مرتفع ساخته، قاتل به مجازات تعزیری محکوم می‌گردد. همچنین، در صورتی که حکم صادره در دادنامه، محکومیت به حبس بیش از سه سال باشد، جانی به موجب بند ۳ ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی،** به عنوان مجازات تبعی، دو سال از برخی از حقوق اجتماعی محروم خواهد شد که این مجازات پس از اجرای کیفر، اعمال می‌گردد. به هر حال، کفایت به این مقدار، بسیار بهتر از حکم به مجازاتی است که ممکن است با توجه به اختلافات فقهی ناروا باشد.

* ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی اشعار می‌دارد: «هرکس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته، ولی از قصاص گذشت کرده باشد و یا به هر علت قصاص نشود، در صورتی که اقدام وی موجب اختلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، دادگاه، مرتکب را به حبس از سه تا ده سال محکوم می‌نماید».

** ماده ۶۲ مکرر: «محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی به شرح ذیل، محکوم علیه را از حقوق اجتماعی محروم می‌نماید و پس از انقضای مدت تعیین شده و اجرای حکم، رفع اثر می‌گردد: ۱. محکومان به قطع عضو در جرایم مشمول حد، پنج سال پس از اجرای حکم؛ ۲. محکومان به شلاق در جرایم مشمول حد، یک سال پس از اجرای حکم؛ ۳. محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال، دو سال پس از اجرای حکم و...».

منابع

١. قرآن کریم.
٢. ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد بن سعید؛ المحلی؛ ج ١٠، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، [بی تا].
٣. ابن عابدین، علاء الدین؛ تکملة حاشیه ردالمختار؛ ج ٢، بیروت: دارالفکر، ١٤١٥ق.
٤. اردبیلی، احمد بن محمد؛ مجمع الفائدة والبرهان؛ ج ١٣، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٦ق.
٥. اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن؛ کشف اللثام والابهام عن قواعد الاحکام؛ ج ١، قم: مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ١٤٠٥ق.
٦. انصاری، احمد بن زکریا؛ فتح الوهاب؛ ج ٢، ج ١، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٧. انصاری، مرتضی؛ مکاسب؛ ج ١، ج ١، قم: منشورات دارالذخائر، ١٤١١ق.
٨. بهوتی، منصور بن یونس؛ کشف القناع؛ ج ٥، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٩. بیهقی، علی، سنن بیهقی، ج ٨، بیروت: دارصار، [بی تا].
١٠. تبریزی، جواد؛ صراط النجاة؛ ج ١، ج ٢، قم: مدین، ١٤٢٦ق.
١١. —؛ تنقیح مبانی الاحکام کتاب القصاص؛ ج ٢، قم: دارالصدیقه الشهبده، ١٤٢٩ق.
١٢. جزیری، عبدالرحمن، سید محمد باقر غروی و یاسر مازح؛ الفقه علی المذاهب الاربعه؛ ج ٥، ج ١، بیروت: دارالتقلین، ١٤١٩ق.
١٣. جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ ترمینولوژی حقوق؛ تهران، انتشارات گنج دانش، ١٣٦٣.

۱۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۹، بیروت: چاپخانه اسلامی، ۱۳۴۷ق.
۱۵. حسینی شیرازی، سید محمد؛ الفقه؛ ج ۸۹، بیروت: دارالعلوم، ۱۴۰۹ق.
۱۶. حلّی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف؛ ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۱۷. حلّی، حسن بن یوسف؛ ارشاد الاذهان الی احکام الایمان؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۸. —؛ تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة؛ ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. —؛ تلخیص المرام فی معرفة الاحکام؛ ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۲۰. —؛ قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام؛ ج ۳، ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۲۱. حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن؛ شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ ج ۴، تهران: انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ق.
۲۲. خمینی، سید روح الله؛ تحریر الوسیلة؛ ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۲۳. خویی، ابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج؛ ج ۲، قم: مؤسسه احیای آثار امام خویی، [بی تا].
۲۴. دهخدا، علی اکبر؛ فرهنگ لغات؛ ج ۱۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۵. رعینی، خطاب؛ مواهب الجلیل؛ ج ۷، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۲۶. روحانی، صادق؛ تکملة منهاج الصالحین؛ نجف: مطبعة الآداب، [بی تا].
۲۷. —؛ فقه الصادق؛ ج ۲۶، ج ۳، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۴ق.
۲۸. زید بن عبدالکریم بن علی بن زید؛ العفو عن العقوبة فی الفقه الاسلامی؛ عربستان: ریاض (دارالاصمة)، ۱۴۱۰ق.
۲۹. ساریخانی، عادل؛ «قتل ترحم آمیز از دیدگاه فقه جزایی»؛ مجله اخلاق و تاریخ پزشکی؛ تهران: ناشر، ش ۲، بهار ۱۳۸۸، ص ۳۵-۴۵.

٣٠. سبزواري، عبدالاعلي؛ مهذب الاحكام في بيان الحلال والحرام، ج ٢٨ و ١٩،
چ ٤، قم: مؤسسة المنار، ١٤١٣ق.
٣١. سرخسي، شمس الدين؛ المبسوط؛ ج ٢٤، بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر،
١٤٠٦ق.
٣٢. سمرقندي، علاء الدين؛ تحفة الفقهاء؛ ج ٣، چ ٣، بيروت: دارالكتب العلمية،
١٤١٤ق.
٣٣. سياح، احمد؛ فرهنگ بزرگ جامع نوين؛ ج ٣ و ٤، چ ٩، تهران: كتابفروشي
اسلام، [بى تا].
٣٤. شريبنى، محمد بن احمد؛ الخطيب مغنى المحتاج؛ ج ٤، بيروت: دار
احياء التراث العربى، ١٣٧٧ق.
٣٥. صيمرى، مفلح بن حسن؛ تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف؛ ج ٣، چ ١، قم:
مكتبة آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ١٤٠٨ق.
٣٦. طوسى، ابى جعفر محمد بن حسن بن على؛ الخلاف؛ ج ٥، چ ١، قم: دفتر
انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٧ق.
٣٧. —؛ المبسوط فى الفقه الامامية؛ ج ٧، چ ٢، تهران: مكتبة المرتضوية لاحياء
الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ق.
٣٨. عاملى، زين الدين بن على؛ مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام؛ ج ١٥، چ ١،
قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٦ق.
٣٩. عاملى، محمد بن مكى؛ غاية المراد فى شرح نكت الارشاد؛ قم: انتشارات دفتر
تبليغات اسلامى، ١٤١٤ق.
٤٠. —؛ لمعة الدمشقية؛ چ ١، بيروت: دارالاسلاميه، ١٤١٠ق.
٤١. فاضل لنكرانى، محمد؛ تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة
(كتاب القصاص)؛ قم: مركز فقهى ائمه اطهار، ١٤٢١ق.
٤٢. فراهيدى، خليل بن احمد؛ العين؛ ج ٢، قم: نشر هجرت، ١٤١٠ق.
٤٣. فيض كاشانى، محمد محسن؛ مفاتيح الشرايع؛ ج ٢، چ ١، قم: انتشارات
كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، [بى تا].

۴۴. کاسانی، ابی بکر بن مسعود؛ بدایع الصنائع فی ترتیب الشرایع؛ ج ۷، چ ۱، پاکستان: مکتبه الحبیبه، ۱۴۰۹ق.
۴۵. محقق داماد، سید مصطفی؛ قواعد فقه (بخش جزایی)؛ ج ۴، چ ۱۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴۶. المرتضی، احمد بن یحیی؛ شرح ازهار؛ ج ۴، یمن: مکتبه غضمان، [بی تا].
۴۷. مرعشی نجفی، شهاب الدین؛ القصاص علی ضوء القرآن والسنة؛ قم: [بی نا]، ۱۴۱۵ق.
۴۸. المصری الحنفی، ابن نجم؛ البحر الرائق؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۴۹. معاونت آموزش قوه قضائیه؛ رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه کیفری استان؛ ج ۳، چ ۱، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۸۷.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ بحوث الفقہیة هامه؛ قم: نسل جوان، ۱۴۲۲ق.
۵۱. میرحسینی، سید حسن؛ سقوط قصاص؛ تهران: نشر میزان، ۱۳۸۴.
۵۲. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۵۳. نووی، محی الدین؛ روضة الطالبین؛ ج ۷، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۵۴. وحید خراسانی، حسین؛ منهاج الصالحین؛ ج ۳، چ ۵، قم: مدرسه امام باقر (ع)، ۱۴۲۸ق.

